

افول سیاسی ایالات متحده آمریکا؛ زمینه‌ها و دلایل

شهره پیرانی* | آرش سعیدی راد**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۹

چکیده

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا خود را به‌عنوان قدرت اول جهان (هژمونی برتر) معرفی کرد و با برتری قابل توجهی در عرصه سیاسی-نظامی و اقتصادی توانست موقعیت مسلطی در عرصه بین‌المللی به دست آورد؛ اما در حال حاضر، نشانه‌های مبتنی بر افول سیاسی این کشور نیز قابل مشاهده است. در حقیقت مطالعات نشان می‌دهد که آمریکا از نظر سیاسی (دموکراسی، حقوق بشر، سیاست خارجی، قدرت نرم و...) فاصله‌اش با سایر رقبا در حال کاهش است و در بعضی موارد از رقابت با آنها عقب مانده است. حال پرسش اصلی پژوهش این است که عوامل سیاسی افول هژمون ایالات متحده آمریکا کدام‌اند؟ برای این منظور داده‌های لازم به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری و بر اساس روش توصیفی-تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان داد که مؤلفه‌های متعددی مانند نوع حکومت، یک‌جانبه‌گرایی، ایدئولوژی لیبرالیسم، کاهش نفوذ قدرت در کشورهای جهان سوم، کاهش نفوذ سیاسی آمریکا بر روی متحدانش، زوال اعتبار سیاست خارجی آمریکا و... مهم‌ترین عناصر تعیین‌کننده افول سیاسی است که می‌توان برای آمریکا در آینده تصور کرد.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا؛ افول سیاسی؛ لیبرالیسم؛ قدرت‌های رقیب.

مقدمه

به نظر می‌رسد از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا دهه دوم قرن بیست و یکم اکثر کشورها آمریکا را به‌عنوان قدرت هژمونی می‌دانستند. چراکه پس از پایان جنگ سرد آمریکا که از برتری قابل توجهی در عرصه نظامی-سیاسی و اقتصادی برخوردار بود توانست موقعیت مسلطی در عرصه بین‌المللی به دست آورد، به طوری که به لحاظ سیاسی توان استیلا بر جهان را پیدا کرده بود، اما چند سالی است که این بازیگر توان برتری را از دست داده است و در جوامع بین‌المللی اعتبار گذشته را ندارد. در حقیقت جهان متوجه شده که آمریکایی که خود را مدافع حقوق بشر و حامی دموکراسی و... معرفی کرده بود در حال حاضر با بیشترین نقض آن‌ها روبرو است. مشارکت آن‌ها در فجایع بین‌المللی مانند دست‌آشکار در کشتار فلسطینی‌ها، سوری‌ها، عراقی‌ها و...، بی‌توجهی آن‌ها به افکار عمومی و قوانین بین‌المللی هژمون جهانی را از دست آن‌ها خارج کرده است. دیگر هزینه‌های مالی-نظامی برای تصویرسازی مثبت آن‌ها جوابگو نیست. در حقیقت آمریکا جذابیت و مشروعیت بازیگر برتر در سیستم بین‌المللی را از دست داده است. هرچند که آمریکا در این دوره به بهانه برقراری صلح، عدالت و رفاه اجتماعی به مداخله مستقیم و غیرمستقیم در امور سایر کشورها پرداخته است. ولی در حال حاضر ایالات متحده به دلیل تضعیف شدن ساختارهای سیاسی و ظهور قدرت‌های بزرگ، نقشش در حوزه داخلی و بین‌الملل با افول روبرو شده است. در واقع کاهش تعهدات بین‌المللی و روند انتخابات سیاسی ۲۰۲۰ در این کشور که به نوعی نخبه‌سالار و دربردارنده اقلیتی است که تداعی‌کننده نوعی از الیگارشی است (قامت، ۱۳۹۶: ۱۰۰) نشان داد این بازیگر در مسیر افول سیاسی است. از سوی دیگر بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ و دگرگون شدن ماهیت جنگ‌ها، سبب شده بهره‌گیری ایالات متحده از نیروی نظامی به‌عنوان یک مزیت برای رسیدن به اهداف سیاسی در جهان کم‌رنج شود (آهوایی و حسینی، ۱۳۹۵: ۵۴). هرچند با روی کار آمدن دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۷ ظرفیت‌های نظامی توسعه اقتصادی تقویت شد تا با این ابزار دوباره به اهداف سیاسی برسند؛ اما با کاهش تعهدات این کشور در عرصه‌های مختلف نتیجه عکس داد (رژیلمه^۱، ۲۰۱۹: ۱۵۸). بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش این است که عوامل سیاسی افول هژمون ایالات متحده آمریکا کدام‌اند؟ فرضیه پژوهش اشاره به افول سیاسی است که تعیین‌کننده آینده‌ای است که می‌توان برای آمریکا تصور کرد، اشاره

می‌نماید. همچنین در نگارش پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

پیشینه پژوهش

بسیاری از پژوهشگران برجسته دنیا و آمریکا با بررسی شاخص‌های سیاسی این کشور و مقایسه آن با رقبای جهانی آمریکا، بر این باورند که ایالات متحده در حال افول می‌باشد. ادیسون دانیل هویگنس (۲۰۱۷) در پایان‌نامه‌ای با عنوان *انحطاط آمریکا و تغییر هژمونی جهانی* و با استفاده از روش تحلیلی-نهادی به این پرسش که آیا هژمونی آمریکا در خطر است؟ پرداخته است. در این پایان‌نامه سه شاخص قدرت لیبرال و تجزیه و تحلیل پانزده معیار در درون این سه شاخص نشان می‌دهد که آمریکا در حال تلاش برای حفظ هژمونی خود است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ایالات متحده دچار کاهش نسبی توانایی قدرت دولت شده است، به‌ویژه در سال‌های اخیر که همین منجر به بی‌ثباتی نظم سلطه‌گرایانه لیبرال به رهبری آمریکا شده است.

جهانگیری، سعید و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی چگونگی افول آمریکا در عرصه جهانی با تأکید بر ویروس کرونا» و با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی به این سؤال که دلایل افول هژمونی آمریکا در دوره زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰ مبنی بر چه پارامترهای نظریه روابط بین‌المللی می‌باشد؟ پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در یک دهه گذشته با ظهور قدرت‌های بزرگی مانند چین و در حال حاضر بحران کووید-۱۹ در حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی رو به ضعف گذاشته است و قدرت هژمونی این کشور رو به زوال است.

هرچند این منابع اشاره شده در کلیات می‌توانند برای مقاله پیش‌رو مفید باشند، اما آنچه موجب گردیده است تا پژوهش پیش‌رو از سایر آثار نگاشته شده در این باره متفاوت باشد، تمرکز بر افول سیاسی که در سایر آثار یا نادیده گرفته شده و یا آن‌گونه که شایسته بوده است به آن پرداخته نشده است، می‌باشد.

چارچوب نظری

نظریه ثبات هژمونیک

نظریه ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم بین‌الملل را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می‌نماید تا قواعد مورد نظرشان را رعایت کنند. بر این اساس، قدرت هژمون عهده‌دار ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای حاکم در نظام بین‌الملل است و صعود و نزول این قدرت تأثیر فراوانی بر ثبات و عملکرد سیستم بین‌الملل دارد. در این نظریه، هژمون به کشورهایی اطلاق می‌شود که دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف است. هژمون با بهره‌گیری از ابزارهایی مثل شرکت‌های چندملیتی، احزاب مؤثر، شرکت‌های بزرگ، ایجاد و تسلط بر قواعد و رژیم‌های بین‌المللی را پیگیری می‌کند. در روند شکل‌گیری نظام بین‌الملل مبتنی بر ثبات، قدرت هژمون با داشتن برتری فناورانه نسبت به سایرین ضمن آنکه پیگیر دست‌یابی به بازارهای جدید صادراتی است، خواهان نوعی نظام باز تجاری نیز هست. قدرت هژمون این اجازه را به سایر دولت‌ها می‌دهد تا از منافع که هژمون برای آن‌ها به‌صورت «کالای عمومی» فراهم می‌کند، به‌اصطلاح به‌عنوان «سواری مجانی»^۱ منتفع گردند. ایده اصلی این نظریه آن است که رژیم‌های باثبات به‌ویژه در مناسبات اقتصاد سیاسی بین‌الملل به هژمونی وابسته‌اند (قوام، ۱۳۸۴: ۱۴۷-۱۵۰۱۱۸).

در مورد وجود یک قدرت هژمون ذکر این نکته ضروری است که باید توانایی اقتصادی لازم را داشته باشد تا بتواند با اتکا به آن، قواعد مختلف حاکم بر سیستم را تضمین کند و هم نظام پولی و هم شیوه سرمایه‌گذاری و هم نهادهای اقتصادی و سیاسی تنظیم‌کننده سیستم را حمایت و برقرار کند. قدرت هژمون، مسئولیت تضمین و تأمین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد و ثبات پولی آن را بر عهده دارد (ساعی و ترابی، ۱۳۹۸: ۱۴۲). هژمون نه تنها در بُعد اقتصادی، بلکه در ابعاد سیاسی و نظامی باید توانایی تضمین امنیت نظام سرمایه‌داری و بازارهای مالی مرتبط را داشته باشد، در غیر این صورت در شرایط فقدان امنیت فضای لازم برای رشد و توسعه اقتصادی وجود نخواهد داشت. دولت مسلط در راستای تلاش برای کسب قدرت، ثروت و امنیت به روابط بین‌المللی اقتصاد انرژی ساختار می‌بخشد. این دولت به دلیل پیگیری منافع ملی خودش و بیشینه‌سازی آن به کسب دستاوردهای نسبی

1. Free-rider

علاقمند است. دولت هژمونیک در تعقیب چنین دستاوردی به زور متوسل نمی‌شود. برای مثال دولت هژمونیک می‌تواند در راستای حمایت از سیاست‌های خودش، کمک و سرمایه‌گذاری تجاری مرتبط در این حوزه را قطع کند تا سایر دولت‌ها و ادار به پذیرش جایگاه سلسله‌مراتبی شوند. دولت مسلط در این شرایط قدرت تعیین استاندارد و تحمیل یک رژیم خاص در حوزه مربوطه را خواهد داشت. در این شرایط منفعت ملی از طریق حمایت از سیاست‌های اقتصادی به حداکثر می‌رسد (پیرانی و رضوی، ۱۳۹۹: ۹۳).

افول سیاسی

افول سیاسی در نظریه ثبات هژمونیک به معنی کاهش نسبی قدرت هژمونی است که با تضعیف نهادها و هنجارهای بین‌المللی مطلوب ابرقدرت همراه است. بر اساس نظریات «جانشینی هژمونیک»، افول سیاسی علاوه بر تضعیف نسبی قدرت هژمون، محصول افزایش قدرت رقبا است که توان رهبری نظام بین‌الملل را دارند (کلارک^۱، ۲۰۱۱: ۲۰).

افول سیاسی ممکن است در دو بُعد داخلی و خارجی صورت گیرد. بعد داخلی، بدون شک افول سیاسی در بعد داخلی به نوع حکومت، باور مردمان آن کشور، ورشکستگی، ناامنی، نقض حقوق بشر و... برمی‌گردد. بعد خارجی، در جهان قرن بیست و یکم، نشانه‌های اصلی افول سیاسی را می‌توان یک‌جانبه‌گرایی، نقض حقوق بشر، زوال و اعتبار سیاست خارجی، ناسیونالیسم، کاهش نفوذ سیاسی بر روی دوستان، رقبا و دشمنان و... دانست. در واقع این مؤلفه‌ها در برهه کنونی با سیاست‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی مغایرت دارند و همین باعث می‌شود که کنشگران در مسیر افول سیاسی قرار بگیرند، چراکه به کارگیری این اشتباهات با افکار عمومی و قوانین بین‌المللی مغایرت دارند و در میان‌مدت و بلندمدت باعث می‌شود چهره آن‌ها در دو بعد داخلی و خارجی خدشه‌دار شود (جهانگیری و همکاران، ۱۳۹۹: ۷۵). در پژوهش حاضر هم مراد از افول سیاسی، کاهش نسبی توان ابرقدرت آمریکا در حوزه سیاسی (بعد داخلی و خارجی) است که در آینده کوتاه‌مدت از توان بازگرداندن هژمونی مطلق خویش و بسط یک‌جانبه رژیم بین‌المللی برخوردار نیست.

1. Clark

شاخص‌های افول سیاسی آمریکا

به همان اندازه که ظهور یک ابرقدرت و قدرت هژمون یک روند طبیعی است زوال و افول ابرقدرت‌ها هم طبیعی است؛ اما اینکه این افول چرا و چگونه اتفاق می‌افتد جای بحث دارد. برخی از نظریه‌پردازان مانند کندی^۱ فرایندهایی برای ظهور و سقوط ابرقدرت‌ها در نظر می‌گیرند (کندی، ۱۹۸۹). یکی از نظریه‌پردازان ظهور و افول قدرت‌های هژمون و بزرگ بر این باور است که یکی از دلایل سقوط امپراتوری‌ها، مخارج زیاد اقتصادی و نظامی آنهاست که هم‌زمان با افزایش حوزه قلمروشان به کشورهای بزرگ تحمیل می‌شود. در واقع وی گسترش خارج از توان امپریالیستی این قدرت‌ها را عامل سقوط آنها می‌داند. از طرف دیگر بر مبنای نظریه جورج مدلسکی^۲ ابرقدرت‌ها معمولاً پس از یک جنگ بزرگ جهانی ظهور می‌یابند و پس از پایان جنگ با پیمان‌های صلح پس از جنگ به خود مشروعیت می‌دهند. این مشروعیت پس از مدتی به دلایل زیادی به چالش کشیده می‌شود و با ظهور جنگی تازه قدرتی تازه نیز ظهور می‌یابد (مدلسکی، ۱۹۸۷). در نگاهی نزدیک به این نظریه، والرشتاین^۳ به‌عنوان نظریه‌پرداز نئومارکسیست بر این باور است که همان‌گونه که شرایط مساعد اقتصادی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم آن را به‌عنوان یک ابرقدرت هژمون در مقابل سایر رقبا در عرصه جهانی مطرح کرد و سبب قدرت سیاسی و فرهنگی این کشور در نظام بین‌الملل شد (والرشتاین، ۲۰۱۶: ۲). چارلز اف دوران^۴ در نظریه خود درباره ظهور و افول ابرقدرت‌ها بر این باور است که قدرت کشورهای ابرقدرت نسبی است و بسته به قدرت رقبای آن قدرت هژمون است و با افزایش و کاهش توانمندی‌های آن کشور افزایش و کاهش می‌یابد. زمانی که بازیگری جدید وارد عرصه قدرت بین‌الملل می‌شود قدرت ابرقدرت پیشین با چالش مواجه می‌شود. برای مواجهه با این چالش گاه دست به اقدام نظامی علیه قدرت رقیب می‌زند، گاهی به ائتلاف دست می‌زند و سعی می‌کند قدرت رقیب را با کمک هم‌پیمانانش مهار کند و اگر هیچ‌کدام از این مراحل و اقدامات نتیجه نداد جایگاه قدرت نوظهور را در عرصه سیاست بین‌الملل پذیرفته و در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی آنها را مشارکت می‌دهد (دوران، ۱۹۹۱).

در مورد آمریکا نیز تنوع زیادی در نظریه‌پردازی در مورد افول این ابرقدرت وجود دارد. افول قدرت آمریکا به معنای کاهش جذابیت و مشروعیت آن بازیگر برتر در سیستم بین‌المللی است. علاوه

1. Kennedy
2. Modelski
3. Wallerstein
4. Charles F. Doran

بر این اینکه ایالات متحده در چه زمینه‌هایی افول کرده نیز محل بحث میان نظریه‌پردازان است (رژیلمه و پاریسوت، ۲۰۱۷: ۸). که به چند دسته تقسیم می‌شود:

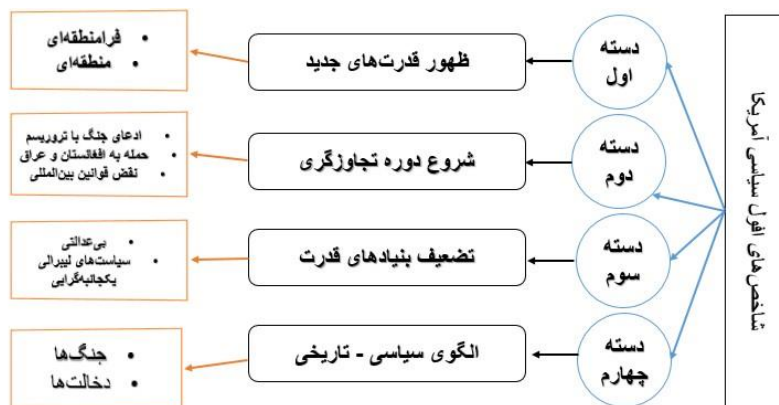
دسته اول شامل کسانی است که احتمال می‌دهند هژمونی جهانی ایالات متحده پایدار است و در آینده نیز استمرار می‌یابد. این دسته مدعی هستند که علی‌رغم کاهش سهم جهانی تولید ناخالص داخلی ایالات متحده از ۴۰ درصد در سال ۱۹۶۰ به زیر یک چهارم در سال ۲۰۰۸، اما همچنان شرکت‌های آمریکایی بر دیگر شرکت‌ها مسلط هستند. این گروه بر این باورند که شرکت‌های آمریکا با شناخت چالش‌های ناشی از ظهور قدرت‌های نوظهور برای ایالات متحده، سعی کرده‌اند قدرت‌های نوظهور را در یک سیستم بین‌المللی به رهبری آمریکا ادغام کنند (رژیلمه، ۲۰۱۹: ۱۵۹). ویلیام ولفورث و استیون بروکس از طرفداران اصلی این دیدگاه بر این باورند آمریکا همچنان از توانایی مادی فوق‌العاده‌ای برخوردار است که به مراتب بیش از هر کشور دیگری است. بر این مبنا مخالف دیدگاهی هستند که بر این باور است که قدرت‌های نوظهور چین، هند و روسیه چالشی برای هژمونی ایالات متحده هستند. بروکس و وولف بر این باورند بازگشت به سیاست تعادل قدرت در سیستم قدرتی امکان‌پذیر نیست (پیرانی و رضوی، ۱۳۹۹: ۹۵).

در سوی دیگر طیف گسترده‌ای از محققان و مفسران و پژوهشگران آمریکایی قرار دارند که بر این باورند آمریکا در حال فروپاشی و افول است. این دسته از محققان بر این باورند که «جنگ با تروریسم» از نشانه‌های افول آمریکا است (آریگی، ۲۰۰۷). در این راستا والرشتاین، رکود اقتصادی دهه ۱۹۷۰ و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را عامل آسیب‌پذیری آمریکا اعلام کرد. همچنین جولیان گو^۱ بر این باور است که شروع دوره تجاوزگری ایالات متحده باعث شد عوامل سیاسی، نظامی و اقتصادی که به هژمونی ایالات متحده کمک می‌کردند دیگر بازتولید نشود. در واقع این دسته از اندیشمندان بر این باورند که در خوش‌بینانه‌ترین حالت دیگر ایالات متحده قدرت هژمون نیست بلکه در قرن بیست‌ویک شاهد ظهور قدرت‌های متعدد خواهیم بود (رژیلمه، ۲۰۱۹: ۱۰۲).

دسته سوم علاوه بر جنگ با تروریسم، دلایل سیاسی را نیز برای افول آمریکا در نظر گرفته‌اند و بر این باورند که سیاست‌های نئولیبرال به‌ویژه در دو دهه اخیر باعث افزایش بی‌عدالتی شده که این روند سبب تضعیف بنیادهای قدرت در آمریکا شده است. در این دیدگاه سقوط ایالات متحده به دلیل مشروعیت‌گفتمانی و سیاست‌های نئولیبرال و بی‌عدالتی گسترده در داخل و خارج از آمریکا است که

دفاع دونالد ترامپ از آن‌ها به افول آمریکا سرعت بخشیده است. چراکه سیاست آمریکا با فروپاشی شوروی به صورت تک‌روی و یک‌جانبه‌گرایی حرکت کرده است. به گونه‌ای که تمام سازوکارها و ساختارهای بین‌المللی را نادیده گرفته است (جهانگیری و همکاران، ۱۳۹۹: ۸۰). در واقع این امر تا جایی پیش رفته است که حتی هم‌پیمان‌های آمریکا نیز به این روند معترض شده‌اند. این در حالی است که دولت آمریکا هم به صورت تدریجی در حال خروج از پیمان‌های متعدد است. از این رو در ادامه به مهم‌ترین چالش‌هایی که منجر به افول سیاسی هژمونی آمریکا در عرصه داخلی و خارجی شده است پرداخته می‌شود.

همان‌طور که ارگانسکی، جنگ‌ها را کاهش قدرت می‌داند (کندی، ۱۹۸۹) والرشترین بر نابرابری نظام بین‌المللی تأکید دارد و اذعان می‌کند که نظام بین‌الملل دائماً با بلوغ و افول سیاسی و جنگ‌های جهانی و دخالت‌های را نتیجه همین امر می‌داند. دسته چهارم یک الگوی سیاسی تاریخی تشخیص داده‌اند و معتقدند که این الگو با چرخه‌ای از جنگ‌ها و دخالت آمریکا منجر افول سیاسی شده است (والرشترین، ۱۹۸۷: ۱۷). مک کندی با تأکید بر این بزنگاه‌ها عامل افول سیاسی آمریکا را جنگ‌ها و دخالت‌ها می‌داند و معتقد است پایان افول سیاسی آمریکا، هژمونی منطقه‌ای به وجود می‌آورد و آمریکا اعتبار خود را به‌عنوان پلیس جهانی از دست می‌دهد و جهان کاملاً در اختیار قدرت‌های منطقه‌ای قرار می‌گیرد (درویشی، ۱۳۹۸: ۳۸).



نمودار ۱. شاخص‌های افول سیاسی آمریکا

دلایل و زمینه‌های افول سیاسی آمریکا

امروزه با تغییر زمینه‌ها ظهور شاخص‌های افول قدرت آمریکا ضروری است که به دلایل و زمینه‌های افول آمریکا پرداخته شود:

۱- ایدئولوژی لیبرالیسم:

ایالات متحده خود را متعهد و ملتزم به دفاع از مشروعیت نظام لیبرالیسم می‌داند. گذشته از این دموکراسی و لیبرالیسم با هژمونی در تعارض هستند. به این صورت که نمی‌توان در داخل کشور و یا حتی در جوامع دیگری که تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالیسم هستند، دموکراسی و لیبرالیسم را تجویز نمود؛ ولی در عرصه بین‌الملل دیکتاتورمآبانه عمل کرد. به همین دلیل ایالات متحده حتی در صورت قدرت بزرگ ماندن این چالش سبب کاهش مشروعیت آن خواهد شد (کرمی، ۱۳۸۵: ۲۴). از منظری دیگر چشم‌انداز بی‌ثباتی ناشی از تضعیف نهادهای دمکراتیک می‌تواند جذابیت اخلاقی نهادهای دمکراتیک را تضعیف کند و بدیل‌های حکومت دمکراتیک یعنی حکومت‌های استبدادی را در سطح جهان تقویت کند. نظرسنجی‌های انجام شده در سال ۲۰۱۸ در میان ۱۳۴ کشور نشان داده که میزان محبوبیت سیستم‌های حکومتی روسیه و چین در حال افزایش است در حالی که سیستم حکومتی آمریکا محبوبیت خود را به‌ویژه در دوره ترامپ تا حد زیادی از دست داده است (در دوره اوباما ۴۸ درصد در دوره ترامپ ۳۰ درصد). این نشان می‌دهد که ایالات متحده به‌عنوان یک حکومت الگو در میان سایر حکومت‌های دنیا سقوط کرده است. از سوی دیگر سیاست‌های نئولیبرالیسم در سطح فراملی نئولیبرالیسم به‌عنوان یک الگوی سازنده قدرت آمریکا سبب ایجاد بازارهای مالی کنترل نشده، تضعیف تأمین کالاهای عمومی و در نتیجه کاهش مشروعیت و قدرت ایالات متحده آمریکا در مقابل سایر قدرت‌های در حال رشد می‌شود (رژیمه، ۲۰۱۹: ۱۰۲).

در واقع این شکاف‌های جدی در ایدئولوژی لیبرالیسم، به صورت پیوسته از زمان حمله آمریکا به افغانستان، عراق و در کل ورود به غرب آسیا ظاهر شد. چراکه آمریکا به دنبال آن بود که حکومت‌های غرب آسیا را به یک لیبرال دموکراسی تبدیل کند؛ اما از آنجایی که مسیر خشونت، دخالت در امور داخلی کشورها را در پیش گرفت منجر به ورشکستگی دولت‌ها شد و باعث شد مسیر آشکاری برای شکست ایدئولوژی لیبرالیسم به وجود آید (مک‌کارتی، ۲۰۱۰: ۲۸). علاوه بر این نباید نقش محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران را نباید نادیده گرفت. در واقع محور مقاومت به رهبری ایران، تنها محوری است که به دنبال تضعیف ایدئولوژی لیبرالیسم می‌باشد.

در نهایت، مداخله آمریکا در سیاست کشورها برای تبدیل آن‌ها به دموکراسی لیبرال، نتیجه معکوس داشته و به احتمال زیاد سرنوشت کمونیست را خواهد داشت؛ چراکه کشورهای که نگران مداخله ایالات متحده بودند - راهبرد اتحاد (تقابل با آمریکا) را در پیش گرفتند و به دنبال راه‌هایی برای ختنی کردن برنامه لیبرال ایالات متحده می‌باشند. به‌عنوان مصداق، پس از حمله آمریکا به عراق و حمایت آن از داعش، باعث شد ایران، سوریه و حزب‌الله یک محور جهت مقابله راه‌اندازی کنند و روسیه و چین از نظر اقتصادی-نظامی و در مجامع بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد از یکدیگر حمایت کردند (مرشایمر، ۲۰۱۹: ۳۰-۳۱).

۲- نوع حکومت:

سیستم حکومتی آمریکا به‌عنوان یک آزمون در زمینه لیبرالیسم و دموکراسی در ۱۷۷۶ آغاز به کار کرد. گرچه ایالات متحده در طبقه حکومت‌های دمکراتیک دسته‌بندی می‌شود؛ اما با دقت در نوع حکومت ایالات متحده کفه ترازو به سود جمهوری فدرال مشروطه سنگین می‌شود. قانون اساسی ایالات متحده چارچوب اعمال حکومت مرکزی را هم‌زمان با حق حاکمیت دولت‌های ایالتی فدرال فراهم می‌آورد. از آن‌رو جمهوری است که مردم با وجود در دست داشتن قدرت آن را به نمایندگان محول می‌کنند.

سیستم دولت در ایالات متحده ساده به نظر می‌رسد: کنگره قوانین را وضع می‌کند، رئیس‌جمهور آن‌ها را اجرا می‌کند. قدرت در دست مردم است به این صورت که رئیس‌جمهور، اعضای کنگره و مقامات مختلف ایالتی و حتی محلی توسط مردم انتخاب می‌شوند. در قانون اساسی ایالات متحده سه شاخه جداگانه حاکمیت (قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی) تعریف شده است. عملکرد هر سیستم سیاسی به دو دسته عوامل تاریخی و ساختاری بستگی دارد که بر آن اساس سیستم، تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تغییرات حتی روزمره در سیاست شکل می‌گیرد. شواهد نشان می‌دهد که به دلیل سیستم تکثرگرایی آن ائتلاف‌ها در حال تغییر است این سیستم سیال اجازه می‌دهد حتی در کنگره گروه‌ها دوباره شکل بگیرند و این می‌تواند گاهی به ایجاد ائتلاف‌هایی علیه سیاست‌های یک رئیس‌جمهوری هم‌حزبی را شکل دهد. یک رئیس‌جمهور بر این مبنا می‌توان شکست بخورد؛ زیرا بخش‌هایی از حزب رئیس‌جمهور رأی می‌دهند. این روند از نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد. آنچه این مسئله را روشن‌تر می‌کند این است که سیستم حزبی در ایالات متحده آمریکا به نظم و انضباط و

سرسختی سیستم حزبی انگلستان را ندارد و اساس چنان سیستمی در ایالات متحده محکوم به شکست است (پیرانی و رضوی، ۱۳۹۹: ۹۷؛ ویلی، ۲۰۰۷).

الگوی حکومت در ایالات متحده آمریکا با استفاده از فرایندهای انتخاباتی، تفکیک قوا، مبتنی بودن بر نهادهای جافتاده، حمایت از انتخابات رقابتی و همچنین رقابت سیاسی آزاد مبتنی است؛ اما در عمل حکومت‌داری در ایالات متحده به یک کار منحصرأ نخبه‌گرایانه تبدیل شده نه یک کار دمکراتیک که در بردارنده اقشار و بخش‌های مختلف آمریکا باشد. برخلاف آرمان‌های اولیه تشکیل ایالات متحده آمریکا، قرن بیست و یکم به‌ویژه اقتدارگرایی تحسین شد. به‌ویژه در دوران ترامپ ظهور عناصر ضد دمکراتیک به دلیل ظهور ترامپ و افول در از قدرت آمریکا به دلیل ظهور چین توسعه یافته است. در آمریکا از نظر معیارهای دمکراتیک نیز شائبه‌های دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ و ۲۰۲۰ و نیز اقدامات ترامپ در دوران پس از انتخابش به‌عنوان رئیس‌جمهور نیز سبب تضعیف پایه‌های دموکراسی در آمریکا شد (هوینگس، ۲۰۱۷: ۸۴).

۳- یک‌جانبه‌گرایی:

یک‌جانبه‌گرایی آمریکا پس از فروپاشی ساختار نظام دوقطبی، یکی از مهم‌ترین دلایل و زمینه افول این کشور در جهان به شمار می‌رود. این یک‌جانبه‌گرایی، به سبب نبود توازن قوا میان قدرت‌های بزرگ، پیامدهایی را برای ایجاد نظم در بستر نظام بین‌المللی به دنبال داشت. اندیشه یک‌جانبه‌گرایی گویای این موضوع است که آمریکا در رویارویی با مسائل بین‌المللی بر راه‌حل‌های یک‌سویه در تمام حوزه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و... تأکید و اصرار داشته است. در واقع اعتقادی به راهکارهای سیاسی همکاری‌جویانه، چندجانبه‌گرایی و مشترک‌نداشته است. در بیشتر موارد استدلالش این بود که دنیای جدید نیاز به قوانین و معاهدات جدید دارد و به شرطی که هژمونی آمریکا را محدود نکند (مالون و کونگ، ۲۰۰۳: ۵-۶). برخی از مهم‌ترین یک‌جانبه‌گرایی این کنشگر عبارت‌اند از:

۱. رد کنوانسیون تغییرات آب و هوایی کیوتو
۲. عدم موافقت با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی
۳. رد قرارداد اتاوا مینی بر منع استفاده از مین‌های ضدنفر
۴. خروج از پیمان ضد موشک‌های بالستیک^۱

1. Anti-Ballistic Missiles (ABM)

۵. حمله به افغانستان و عراق
۶. تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای غیرهمسو
۷. خروج از برجام و نقض تعهدات برجامی (سعیدی راد و همکاران، ۱۳۹۸: ۸۸)

بنابراین در صورت در پیش گرفتن سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه، مقاومت در برابر آن ایجاد می‌شود. یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده سبب ترویج بی‌اعتمادی در عرصه بین‌الملل می‌شود و به تدریج به سوی قدرت‌های رقیب و جایگزین پیش می‌رود و همین سبب به چالش کشیده شدن قدرت ایالات متحده می‌شود. یک‌جانبه‌گرایی سبب می‌شود ایالات متحده از تأمین امنیت متحدان خود امتناع کند و از سوی دیگر نقش حفاظتی از رژیم‌های مالی، اقتصادی، زیست‌محیطی و حتی امنیتی خود را نیز کنار بگذارد، در این زمان است که اعتماد و انتفاع از آمریکا برای نظام بین‌الملل به تدریج تخریب شده و قدرت و جایگاه ایالات متحده رو به افول و تضعیف می‌گذارد (گزارش راهبردی، ۱۳۹۷).

۴- کاهش نفوذ در کشورهای کمتر توسعه‌یافته:

رشد اقتصادی قدرت‌های غیرغربی (چین، برزیل، روسیه و کشورهای آسیای جنوب غربی) چالش و ابهامات تازه‌ای را برای هژمونی ایالات متحده ایجاد کرده است. نمونه‌ای از این چالش‌ها کمک‌های چین به توسعه کشورهای آفریقایی است که در ازای آن نفوذ چین در این قاره و بسیاری نقاط دیگر افزایش یافته است (رژیلمه، ۲۰۱۹: ۱۰۳). این تضعیف هژمونی آمریکا با توجه به یک‌جانبه‌گرایی آن و تأکید بر منافع ناسیونالیستی از سوی ترامپ نیز تشدید شد. در مقابل همکاری‌های یک‌جانبه قدرت‌های نوظهور این روند را تسریع بخشیدند. در سیستم جهانی نوظهور یک سیستم جهانی با مراکز چندگانه قدرت و بازیگران اصلی متعدد که هر کدام علاوه بر پیگیری اهداف خود بر منافع خود نیز تأکید می‌کنند ساختار بندی شده است (کارپنتر، ۲۰۱۷: ۴۳). در این ساختار اگر ایالات متحده رضایت قدرت‌های متحد و نزدیک به خود را نادیده بگیرد، به تدریج سبب ایجاد عدم موازنه می‌شود و نظم بین‌المللی دچار تغییر می‌شود و به سمت تعارض قوا و تضعیف قدرت ایالات متحده پیش می‌رود. این افول قدرت در تأمین کالای عمومی امنیت سبب ایجاد و بروز و ظهور موازنه‌های نسبتاً معجزا مقل موازنه‌های سیاسی، فرهنگ، اقتصادی و... می‌شود. ظهور این موازنه‌های جدید به ایجاد رقیب منجر می‌شود. یکی از رقبای عمده آمریکا در عرصه اقتصاد چین است که پیش‌بینی می‌شود در دهه‌های آینده اقتصاد آن از اقتصاد ایالات متحده پیشی بگیرد. یکی از مزیت‌های چین به آمریکا نیروی کار و

جمعیت آن است. نرخ پایین جمعیت سبب تجدیدنظر در سیاست‌های مهاجرتی در ایالات متحده آمریکا شده است (هویگنس، ۲۰۱۷: ۸۳).

۵- نقض حقوق بشر:

دنی رودریک در سال ۲۰۰۱ به پارادوکس سه گانه و تضادهای اساسی سیستم بین‌المللی معاصر اشاره می‌کند که عبارت‌اند از پیگیری هم‌زمان دموکراسی، جهانی‌سازی اقتصادی و خودمختاری ملی. این پژوهش با بررسی و تحقیقات کمی به تأثیرات سیاسی جهانی شدن نئولیبرالیسم اشاره می‌کند (در میان کشورهای صنعتی پیشرفته در دهه ۱۹۶۰) به‌ویژه در بخش تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی که در حالی مورد تأکید قرار می‌گیرد که بر سیاست‌های ضد انترناسیونالیستی و ضد جهانی‌سازی نیز تأکید می‌شود. در عین حال هزینه‌های رفاه اجتماعی نیز کمتر به نظر می‌رسد. با وجود مزایای سیاست‌های نئولیبرال در زمینه مالکیت خصوصی، یکپارچگی حاکمیت پولی استقلال مؤسسات در امور خارجی، اما از مسائلی چون آموزش با کیفیت بالا و در دسترس، بیمه‌های بهداشت و درمان و مسائلی از این قبیل غفلت می‌کند. با توجه به سیستم انتخاباتی دموکراتیک در ایالات متحده و سطح رو به افزایش نابرابری‌های سیاسی اقتصادی و در نتیجه بی‌ثباتی سیاسی ناشی از آن‌ها. این امر می‌تواند به فروپاشی دموکراتیک و حتی فروپاشی ایالات متحده منجر شود (رژیلمه، ۲۰۱۴). این وابستگی متقابل که از طریق نئولیبرالیسم ترویج می‌شود احساسات عمیقی از محرومیت بین مردمی که قادر به استفاده از مزایای جهانی شدن نیستند ایجاد کرده است.

ظهور فلسفه نومحافظه‌کار که توسط بسیاری از جمهوری خواهان اتخاذ شده یک ساختار ایدئولوژیک جدید به صحنه سیاسی آمریکا داده که از دهه ۱۹۳۰ و دوران روزولت تجربه نشده است. حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و به دنبال آن جنگ‌های عراق و افغانستان منجر به تقاضای حمایت بدون تردید از سیاست‌های رئیس‌جمهوری توسط کنگره شد تا با این حمایت رئیس‌جمهور بتواند وظایف خود را به‌عنوان فرمانده کل قوا انجام دهد. این مسئله سبب تقویت احساس وحدت حزبی در حزب جمهوری خواه شد. از سوی دیگر سناتورهای و اعضای کنگره نسبت به منافع محلی خود بسیار حساس هستند و در صورت تعارض بین منافع محلی و نظرات رهبران حزب (رئیس‌جمهور و رئیس کنگره) در سیاست‌های فردی، قطعاً سیاست‌های محلی را در اولویت قرار می‌دهند. نومحافظه‌کاران در صورتی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که در سیاست خارجی موفق باشند. در دهه ابتدایی قرن بیست و یکم به دلیل هزینه‌های جنگ عراق و افغانستان مثل کشته شدن سربازان

آمریکایی در جنگ، شورش در عراق، رسوایی زندان ابوغریب و... نومحافظه‌کاران آمریکا جایگاه خود را در افکار عمومی ایالات متحده را از دست دادند (ویلی، ۲۰۰۷: ۲۸۳).

علاوه بر این در زمینه بحث‌های حمایت از حقوق بشر در داخل و خارج از ایالات متحده نیز ترامپ برخلاف پیشینیان خود عمل نمود. در دهه‌های اخیر ایالات متحده از برتری اقتصادی و نظامی خود برای دخالت در نقاط مختلف دنیا بهره برده است. در این بین بسیاری از مداخلات ایالات متحده در نقاط مختلف دنیا با شعار دموکراسی خواهی، حقوق بشر و بازارهای آزاد دنبال شده. این مداخلات سبب کاهش اعتبار سیاست خارجی ایالات متحده و نیز اعتبار بین‌المللی این کشور در عرصه بین‌المللی شد (نای، ۲۰۰۴: ۱۶). در دوره ترامپ این توجهات اخلاقی یکسره کنار گذاشته شده و مباحث نژادپرستانه و تبعیض‌آمیز به طور مرتب در محافل داخلی و بین‌المللی از سوی وی مطرح شده است. حتی در دوره او با ما نیز علی‌رغم شعارهای حقوق بشری، در عمل سیاست‌های واقعی برخلاف این رویه بود. افزایش شمار تلفات انسانی ناشی از عملیات پهپادها و تضعیف مداوم حریم خصوصی از طریق گسترش نظارت دولت از مصادیق این نقض‌ها در دوره او با ما می‌باشد. پیش از آن نیز در دوره بوش با استفاده ابزاری از شعار ترویج دموکراسی و حقوق بشر در تحمیل جنگ به عراق و افغانستان سبب کشته شدن هزاران انسان شد؛ اما ترامپ با اقداماتی منحصر به فرد در زمینه نقض حقوق بشر و آزادی‌ها خود را شاخص نمود. خروج از شورای حقوق بشر، تهدید کارمندان دادگاه بین‌المللی کیفری به تحریم مالی و ممنوعیت سفر، تحریم دیپلمات‌ها برای سفر به سازمان ملل، بیرون رفتن از سازمان‌های جهانی مربوط به مهاجرت، لغو عضویت در یونسکو، حذف کمک‌های آمریکا به سازمان امداد و نجات و دیگر سازمان‌های حقوق بشری از این موارد است.

۶- افول نفوذ سیاسی آمریکا:

فرانسیس فوکویاما در کتاب *نظم و زوال سیاسی*، اذعان به افول قدرت سیاسی آمریکا در ساحت نخبگان آمریکایی کرده است. در واقع نفوذ آمریکا بر روی بازیگران متحد و همراه کاهش پیدا کرده است. آمریکا دیگر آن نفوذ آهنگین سابق خود را در میان متحدان خود ندارد. چراکه متحدان وی مانند گذشته در چارچوب برنامه آمریکا در جنگ‌ها مشارکت نمی‌کنند و مشاهده می‌شود حتی در صورت همراهی، افکار عمومی آن‌ها، مخالفت‌های گسترده نشان می‌دهند. از طرف دیگر قدرت‌های منطقه‌ای خود را بازیابی کردند و این سبب شده است که آمریکایی‌ها دیگر خیلی راحت قادر به مجاب‌سازی متحدان خود نباشند (برخورداری، ۱۳۹۸: ۱۶). در این زمینه به رشد فرهنگی و سیاسی اروپا باید توجه

کرد که زمینه‌های فرسایش و کاهش قدرت نرم آمریکا را فراهم آورده است. با گسترش اتحادیه اروپا، جمعیت آن از آمریکا فزونی یافته و تولید ناخالص ملی آن معادل با تولید ناخالص آمریکا است. گسترش اروپا، به ظاهر اتحادیه اروپا را برای تعداد زیادی از اعضا این اتحادیه در اروپای شرقی، کشورهای حوزه بالکان و جمهوری‌های شوروی سابق دسترس‌پذیر و جذاب ساخته است. بروکسل از این تمایل برای الحاق به اتحادیه استفاده کرد تا ترکیه را متقاعد سازد تغییرات سیاسی شدیدی در ساختار سیاسی خود به وجود آورد تا کشورهای حوزه بالکان را از گذشته پر از جنگ و خونریزی اخیر رها ساخته و کشورهای شوروی سابق را برای تغییر ساختار اقتصادی و سیستم سیاسی؛ یعنی تنها نوع متقاعدسازی و حمایت که نشان‌دهنده قدرت نرم است ترغیب کند. همچنین اتحادیه اروپا در راستای منافع خود منابع بیشتری را به دیپلماسی عمومی و کمک به کشورهای همگرا با سیاست‌های خود اختصاص داده و بیشتر از آمریکا در این زمینه تلاش کرده است. علت نیز این امر است که حکومت‌های نوظهور کنونی در هنگام طرح‌ریزی قوانین خود از کشورهای اروپایی که دارای پارلمان، قوانین اساسی و نظام قانونی هستند، پیروی می‌کنند (مرادی و امانلو، ۱۳۹۲، ۱۴۴-۱۴۳).

۷- کاهش اعتبار سیاست خارجی:

آخرین نظرسنجی مؤسسه بین‌المللی گالوپ نشان می‌دهد اعتبار سیاست‌های خارجی آمریکا در حال کاهش است و تأثیر منفی بر روی نگرش آن‌ها نسبت به این کشور داشته است. اکثریت مردم اروپا عقیده دارند، آمریکا در عرصه مبارزه با فقر در جهان، حفظ محیط‌زیست و حفظ صلح در جهان، بیشتر نقش منفی بازی کرده است. کاهش اعتبار سیاست خارجی آمریکا در دهه‌های اخیر در کل جهان و به‌ویژه در غرب آسیا شدت یافته است. در افغانستان، عراق، پاکستان و... گرایش‌های ضدآمریکایی به عامل مهمی برای پیوستن افراد به گروه‌های جهادی مبارز با آمریکا تبدیل شده و همکاری کامل دولت‌های متزلزل این کشورها با آمریکا را دشوار ساخته است. نگرانی‌های ژنواستراتژیک، همچنین مخالفت‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی با نقش تاریخی و ماجراجویی نظامی یک دهه گذشته آمریکا در منطقه به مانعی برای همکاری کامل این دولت‌ها با آمریکا بدل شده است؛ اما این زوال سیاسی به غرب آسیا محدود نمی‌شود. برای نمونه، حضور سیاسی-نظامی آمریکا در کره جنوبی و مشکلات اجتماعی ناشی از این حضور همچنین طرفداری متعصبانه رسانه‌های این کشور از آمریکا، باعث تشدید احساسات ضدآمریکایی در این کشور گردیده است. آمریکاستیزی در روسیه نیز به‌ویژه در بین جوانان مشهود است. در صورت تغییر در دستگاه رهبری کنونی روسیه و

جایگزینی آن با نسل جوان تر این کشور، می‌توان شاهد بروز چالش‌های جدی و نوینی در برابر آمریکا و توانایی آن برای تعقیب بی‌دردسر اهداف خود در آسیا و غرب آسیا بود. در چین، برزیل، ژاپن و سایر کشورها نیز می‌توان چنین گرایش‌هایی را مشاهده کرد. روشن است که حل این مشکلات کار ساده‌ای برای سیاست‌گذاران آمریکایی نخواهد بود. این روند نزولی در مناطق توسعه یافته جهان نیز به شدت نمایان بوده است (دلیرپور، ۱۳۹۱، ۵۲-۵۱).

نتیجه‌گیری

طبق نظریه ثبات هژمونیک، یک مکتب فکری پیشرو در روابط بین‌الملل، یک اقتصاد جهانی باز و لیبرال مستلزم حضور یک کشور برتر است که ظرفیت و اراده رهبری و استیلا بر سایر کشورها را داشته باشد. ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد توانست این راهبرد را به وجود آورد؛ اما امروزه در حال انحطاط است. آمریکا در دو دهه اخیر به دلیل مدیریت ناصحیح در مناطق مختلف جهان، دخالت در امور داخلی کشورها، حمله به افغانستان و عراق، اجرای سیاست یک‌جانبه‌گرایی و... بر سیاست خارجی این کشور تأثیرات متفاوتی گذاشت که این اعمال نه تنها به تقویت قدرت برتری آن در عرصه داخلی و خارجی کمک نکرد، بلکه زمینه‌ساز افول سیاسی این کشور را فراهم کرد و با روی کار آمدن دونالد ترامپ شدت بیشتری پیدا کرد و همین امر هژمونی آمریکا را با چالش‌های جدی‌تری مواجه نمود و آمریکا همان‌گونه که در این پژوهش به تفصیل به آن پرداخته شد در حوزه سیاسی رو به ضعف نهاد و همین مسئله قدرت هژمونی آمریکا را مخدوش ساخته است. در واقع زمینه‌های افول و اضمحلال افول سیاسی آمریکا بر اساس شواهد تاریخی، پیمایش‌های میدانی و نظرسنجی‌های جهانی عبارت‌اند از: نوع حکومت، یک‌جانبه‌گرایی، ایدئولوژی لیبرالیسم، کاهش نفوذ قدرت در کشورهای جهان سوم، کاهش نفوذ سیاسی آمریکا بر روی متحدانش، زوال اعتبار سیاست خارجی آمریکا و... که می‌توان برای آمریکا در آینده نه‌چندان دور تصور کرد. در مجموع این مقاله که از روش تحلیلی و توصیفی بهره گرفته است نشان داد که با توجه به روندهای موجود، نقاط قوت (سیاسی، نظامی) ایالات متحده آمریکا که زمانی سبب صعود آن به یک قدرت هژمون شده بود در دهه‌های اخیر خود سبب افول این قدرت شده است. بر این اساس با توجه به افزایش حوزه نفوذ این قدرت در عرصه جهانی، هزینه‌های اقتصادی این حضور نیز افزایش یافته است و به تدریج با ظهور قدرت‌های اقتصادی و نظامی جدید در عرصه جهانی به چالشی جدی برای ایالات متحده تبدیل شده‌اند. علاوه بر این منابع قدرت

نرم آمریکا که تکیه بر شعارهای آزادی بوده است نیز با توجه به اقدامات مداخله‌جویانه واشنگتن در کنشگران مختلف دنیا از یک سو و اقدامات نژادپرستانه در داخل کشور نیز مورد تردید قرار گرفته است که این مسئله منجر به تضعیف جایگاه هژمونی آن در عرصه جهانی شده است. ایالات متحده آمریکا در مقایسه با سایر کشورهای غربی از سیستم رفاهی ضعیف‌تری برخوردار است که این مسئله متأثر از سیستم سیاسی این کشور است. ضعف سیستم رفاهی در این کشور منجر به تضعیف جایگاه و مشروعیت سیاسی آن در عرصه داخلی شده است. ظهور قدرت‌های رقیب در عرصه جهانی که به تدریج در حال کم کردن فاصله خود با ایالات متحده هستند نیز بر تصمیم‌سازی‌های بین‌المللی تأثیرگذار بوده است و همه این‌ها نشانه‌هایی دال بر تضعیف قدرت ایالات متحده است.

منابع

فارسی

- آهویی، مهدی و دیاکو حسینی (۱۳۹۵)، «افول هژمونی آمریکا: معنای انتقال قدرت در نظام جهانی و الزامات سیاست‌گذاری»، *مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، دوره ۶، شماره ۲۰، صص ۵۱-۶۶.
- برخورداری، یاسر (۱۳۹۸)، «کاهش نفوذ آمریکا بر روی متحدانش»، در آغاز یک پایان: افول آمریکا، تهران: شبکه رادیویی گفت‌وگو.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.
- پیرانی، شهره و سید عبدالله رضوی (۱۳۹۹)، «بررسی پارامترهای سیاسی-اقتصادی افول ایالات متحده آمریکا»، *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره ۱۰، شماره ۴، صص ۸۱-۱۲۴.
- جهانگیری، سعید، فرجان فر، مهسا و ابراهیم متقی (۱۳۹۹)، «واکاوی چگونگی افول هژمونی آمریکا در عرصه جهانی با تأکید بر ویروس کرونا (از منظر حقوقی و سیاسی)»، *فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر*، دوره ۱۱، شماره ۴، صص ۷۳-۹۳.
- رضایی، علیرضا (۱۳۹۶)، «چالش‌های نظام بین‌الملل پساجنگ سرد و هژمونی ایالات متحده آمریکا»، *مطالعات سیاسی*، سال ۹، شماره ۳۶، صص ۲۳-۴۸.
- درویشی، حمید (۱۳۹۸)، *افول موریانه‌وار آمریکا*، اندیشکده مطالعات آمریکا، پژوهشکده شهید صدر، دانشگاه جامع امام حسین (ع).
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۱)، «زوال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا»، *فصلنامه مطالعات قدرت نرم*، دوره دوم، پاییز و زمستان، شماره ۷، صص ۴۵-۶۲.

- ساعی، احمد و قاسم ترابی (۱۳۸۹)، «نظریه ثبات هژمونیک و بحران در نظام اقتصاد جهانی»، فصلنامه سیاست، شماره ۴۰، دوره ۴، صص ۱۴۳-۱۶۳.
- سعیدی راد، آرش و همکاران (۱۳۹۸)، «آینده قدرت نرم ایران و آمریکا در غرب آسیا، تهران: انتشارات شهر یاس.
- قامت، جعفر (۱۳۹۶)، «نقش اقتصادی چین در تهدید سلطه‌طلبی آمریکا در آسیا»، مطالعات سیاسی، سال ۹، شماره ۳۶، صص ۹۱-۱۱۸.
- قلی زاده، عبدالحمید و شفیعی نوذر (۱۳۹۱)، «نظریه‌ی سیکل قدرت، چارچوبی برای تحلیل فرایند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، روابط خارجی، سال ۴، شماره ۱۶، صص ۱۳۷-۱۶۸.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین الملل؛ نظریه و رویکردها، تهران، انتشارات سمت.
- کریمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین‌الملل، چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۳، صص ۱-۲۷.
- کولایی، الهه و رضا نیکنام (۱۳۹۲)، «چالش‌های راهبردی چین و ایالات متحده بر سر هژمونی جهانی»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۳، شماره ۱۱، صص ۱۶۱-۱۸۲.
- گزارش راهبردی (۱۳۹۷)، «یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده و تأثیر آن در افول هژمونی آمریکا»، اندیشکده راهبردی تبیین.
- مرادی، حجت‌الله و حسین امانلو (۱۳۹۲)، «افول قدرت نرم آمریکا»، فصلنامه مطالعات عملیات روانی، پاییز، شماره ۳۷، صص ۱۴۸-۱۳۵.
- والرشتاین، امانوئل (۲۰۱۶)، «سخنرانی علمی موقعیت ژئوپلتیک ایالات متحده از ۱۹۴۵: از هژمونی تا افول غیرقابل‌بازگشت»، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.

لاتین

- Arrighi, Giovanni. (2007), *Adam Smith in Beijing: Lineages of the 21st Century*. New York: Verso.
- Carpenter, Ted Galen. (2017), "The Populist Surge and the Rebirth of Foreign Policy Nationalism", *SAIS Review of International Affairs*, 37.1: 33-46.
- Clack, George; Malamud, Paul (2017), *About America How the United States Is Governed*. For the Bureau of International Information Programs: DESIGNER: CHLOE ELLIS PHOTO RESEARCH: MAGGIE SLIKE <https://usa.usembassy.de/etexts/gov/governed.pdf> (p:4)
- Clark, I., (2011), China and the United States: a succession of hegemonies?, *International Affairs*, Volume 87, Issue 1, pp. 13-28.
- Doran, Charles F, (1991), *Systems in Crisis: New Imperatives of High Politics at Century's End*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gramsci, A. (1999), *Selections from the Prison Notebooks*. Edited and translated by Quentin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, London: The Electric Book Company.
- Huygens Addison Daniel (2017), *American decline and changing global hegemony*. A thesis submitted to the graduate faculty in partial fulfillment of the requirements for the degree of MASTER OF ARTS. Program of Study Committee: Richard W. Mansbach, Major Professor James

- Kennedy, Paul (1989), *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000*, London: Harper Collins Publishers.
- Khong, Y.F., & Malone, D. (2003), Unilateralism and U.S. Foreign Policy: International Perspectives. *National Security & Foreign Relations Law eJournal*.
- Lee, Sabina. (2020), Can America's Global Leadership Survive?, *Columbia News*. <https://news.columbia.edu/news/americas-global-leadership>.
- Mearsheimer John J (2019), "Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order", *International Security*, 43 (4): 7–50.
- McCarthy, Rory (2010), "Barak: Make Peace with Palestinians or Face Apartheid," *Guardian*, February 2, <https://www.theguardian.com/world/2010/feb/03/barak-apartheid>
- M.J.C. Vile (2007), *Politics in the USA Sixth edition. by Routledge*. http://www.untagsmd.ac.id/files/Perpustakaan_Digital_2/POLITICS%20AND%20GOVERNMENT%20Politics%20in%20the%20USA.pdf. P282
- Modelski, George (1987), *Long Cycles in World Politics*, London: Macmillan.
- Nye, Joseph (2004), *Soft Power and leadership, compass: a Journal of leadership*, Compass is published by the center for public leadership, John F. Kennedy School of Government, Harvard university
- Piketty, Thomas (2014), *Capital in the Twenty-First Century. Cambridge, Mass*, Harvard University Press.
- Princeton Task Force (2010), *Anti-americanism in the Obama Era*, Princeton. Princeton university press.
- Regilme Salvador Santino F Jr. (2014), "Bringing the Global Political Economy Back in: Neoliberalism, Globalization, and Democratic Consolidation", *International Studies Perspectives*, 15.3, 277–296.
- Regilme Salvador Santino F Jr, and James Parisot. (2017), "Introduction: American Hegemony – Global Cooperation and Conflict" *American Hegemony and the Rise of Emerging Powers*, Abingdon and New York: Routledge. 2017. 3–18.
- Regilme, Salvador Santino F. Jr. (2019), The Decline of American Power and Donald Trump: Reflections on Human Rights, *Neoliberalism, and the World Order. Geoforum*, (102) June: 157- 166. P (159)[file:///C:/Users/armita/ Downloads/2019Trumpforposting.pdf](file:///C:/Users/armita/Downloads/2019Trumpforposting.pdf)
- Schmidt, B, C. (2019), The debate on American hegemony, *Dialogue of Civilizations Research Institute*, 1-9, Retrieved from <https://bit.ly/3lrsIJg>.
- Wallerstein, Immanuel (1987), "The United States and the World 'Crisis'", in Terry Boswell and Albert Bergesen, eds., *America's Changing Role in the World System*, New York: Praeger.



United States Political Decline; Backgrounds and Reasons

Shohrah Pirani*

Arash Saedi Rad**

ABSTRACT

After the collapse of the Soviet Union, the United States introduced itself as the first power of the world (hegemony hegemony) and gained considerable political status in the international arena, but it is now visible signs of its political decline. In fact, studies have shown that America is politically active (democracy, human rights, foreign policy, soft power and ...) distance from other competitors and is backward in some cases. the main question of this study is; what are the political factors of the U.S. decline? For this purpose, the data needed in the library method is collected and analyzed based on descriptive - analytical method. Findings from the study showed that several elements such as the type of government, unilateralism, liberalism ideology, decrease of power penetration in the Third World countries, the decline of American policy influence over its allies, the deterioration of American foreign policy and ..., is the most important determinant of the political decline that can be imagined for the United States.

Keywords: USA, Political Decline, Liberalism, Rival Powers.

* Corresponding author: Assistant Professor, Department of Political Sciences, Shahed University, Tehran, Iran
Sh_p202@yahoo.com

** MA in Regional Studies, Yazd University, Yazd, Iran

Saiedi1arash@gmail.com